

دوشنبه ۸ مهر ۱۳۹۲ • سال یازدهم • شماره ۱۸۴۵ • ۷

روزنامه		
ادبیات و کتاب		
نگاهی به کتاب شرم نوشتن، نوشته رویر تو بولانیو	صفحه ۸	
بررسی وضعیت ترجمه شعر با حضور احمد پوری و فواد نظیری	صفحه ۹	
روزنامه	صفحه ۱۰	

سرخط
ایده‌هایی درباره «بی‌ترسی» محمدرضا کاتب نام هر انسان سر نوشت اوست شیمیا بهره‌مند

«همان‌سان که آدمی بر همه انواع مخلوقات زنده نام می‌نهد، پس آنان نیز باید چنین خوانده شوند.»

رمان «بی‌ترسی» روایت زندگی بی‌نام‌هاست: «آدم‌های بزرگ و بخصوصی که برای انجام کارهای عجیبی انتخاب می‌شوند. کارهایی که تجربه، علم و هنری خاص لازم داشت، و باید تو آن رشته جزو بهترین‌ها می‌بودند» بی‌نام‌هایی که به مرور توانایی بی‌نام‌کننده می‌شوند و بعدتر هم شاید یک نام‌دهنده راوی رمان به مبتلا یا مرض «بی‌نامی» دچار شده است. «... همه عمر بی‌نام بودم؛ سال‌ها در آرزوی داشتن یک نام جنگیده بودم و وقتی به آن نام دیگر احتیاجی نداشتم، یک روز صبح که از خواب بیدار شدم دیدم نوی آینه‌ها نام‌کننده بزرگی مقابلم ایستاده. نام‌کننده‌ای که خودش هنوز نامی نداشت، و فقط زاد پدرش بود» روایت بی‌نام‌ها با یک بازی آغاز می‌شود؛ «بازی پیرمرد از اینجا شاید شروع باشد که گفته بود هیچ‌وقت اسمی نداشت‌ه و حالا هم نمی‌تواند اسمی روی خودش بگذارد. و از من خواست یک اسمی برایش انتخاب کنم» پیرمرد با همان بی‌نام‌کننده بزرگ، سعی کرده بود کمکش کند. گفته بود که‌هایی از زندگی‌اش را تعریف می‌کند تا بهتر بتواند برایش نامی انتخاب کند. پیرمرد هنگام تعریف گذشته‌اش برخی کلمات را طوری با تاکید تکرار می‌کرد که همان به‌عنوان نامش انتخاب شود؛ «یکی از آن کلمات زاد بود» کلمه‌ای که نشان از هیچ چیزی نبود، جز آنکه فقط هست، و زاد به بهانه پینا کردن نام برایش گفته بود که جلور در طین این سال‌ها آدم‌هایی را که می‌خواستند بی‌نام‌کنند به بیماری‌ها و دردهای عجیب جسمی و روحی دچار می‌کرده و این‌طور آن‌ها برای همیشه برده و محتاج او و دارویش می‌شدند. راوی از این پس زندگی زاد را در قالب زندگی نام‌های سه جلدی می‌نویسد که ویراستار بی‌ترسی آن را خلاصه کرده و با عنوان «دوم «بی‌ترس» بازنویسی می‌کند: «آن پیرمرد برای کسانی دیگر هم زندگی‌اش را تعریف کرده بود و هر کدام از آن‌ها به روش خودش‌شان زندگی او را نوشته و چاپ کرده بودند؛ این جالبه‌جایی و ساختار کتاب درباره بی‌نامی (آن هم با اسامی و شکل‌های مختلف) شاید به همین دلیل باشد.» پس تا اینجا، بخش اول کتاب، در واقع موخره رمان «بی‌ترسی» است. و از اینجا روایت بی‌نام‌کننده‌ها با عنوان «بی‌ترس» آغاز می‌شود. روایتی که به گفته راوی نکته‌که، عقب و جلو، در ابهام و در بخش‌هایی ناگفته است و در ذهن راوی چنین نظم و ترتیبی پیدا کرده: «قصه زندگی او به مرور قصه زندگی من شده بود. و یکجوری با هم جابه‌جا شده بودیم؛ این جابه‌جایی و ساختار متن در متن رمان در همین پلنویس نیز جلوه می‌کند. علاوه بر این، پلنویس، به آثار دیگری اشاره دارد که به نوعی روایت دیگری از بی‌نام‌هاست، نویسنده آگاهانه و عمدانه «بی‌ترسی» را یک «روایت دیگر» می‌خواند. روایت دیگری از رمان قبلی نویسنده: «ارام‌کننده»، بااین تغییر جزئی و بنیادین که در رمان اخیر، «بی‌نام‌ها» یا «تله‌شده‌ها» جابه‌جا شدند تا نسخه قبلی از روایت ضبط سازند «ارام‌کننده» از منظر تأویل گریانه شاید بازسازری روایتی از هبوط انسان و طرد شدنش از بهشت باشد یا همان ایده دوزخ آگوستینی که در آن تنها اندکی از افراد بدرغم گناهکار بودن رستگار خواهند شد و بقیه (اینجا بی‌نام‌های بی‌نام‌کننده) به خاطر سرشت گناهکارانه تا ابد در دوزخ خواهند ماند. «بی‌ترسی» نیز چنین روایتی است، بی‌نام‌شدن امکانی است که صحنه رمان را به فرمی زبانی احاله می‌دهد. در واقع «بی‌ترسی» آنچه بیشتر و فراتر از نسخه قبلی‌اش دارد، همین ساخت زبان است که در مرض بی‌نامی جلوه می‌کند. زبان نام‌ها پیش از هبوط همان زبان نام‌هاست. در اسطوره عهد عتیق، آدم کشف نام حقیقی چیزهاست و تک سولات زاد شکل می‌گیرد، به نوعی او را قانع می‌کند که «هر چیز را باید نسبت به منفعتی که دارد سنجید؛ بهترین کار آن است که بیشترین منفعت را برای بیشترین آدم‌ها داشته باشد. این یعنی عدالت» این در ادامه به زاد می‌گوید که بی‌نام‌ها مستبدان و دیوانه‌هایی جنگ‌افروزند و باید نابود شوند. «مدینه آرزوها را که فلاسفه بزرگ قصد داشتند در جهان کلمات بنانکند ما می‌خواهیم در جهان واقعی بنا کنیم.» این به دنبال کیمیای سعادت است، نوش‌دارویی که هر درد و منتابلی را بتواند نابود کند. تا هیچ بی‌نام‌کننده‌ای نتواند عالمی را با درهایش حبس کند و «تمام ترس‌هایمان به وسیله این کیمیای ذلمان رفته و سفر کند به دل رابیها و بی‌نام‌کننده‌هایمان.» زاد خود را در وضعیتی می‌بیند که در بدترین شرایط است؛ این با سیردن دست‌نوشته‌ها یافته‌های تمام عمرش به زاد، او را از زندانی که کلیدش در دست دیگران بود آزاد کرد و به زندان بزرگ‌تری تبعید می‌کرد که کلیددارش خود زاد بود. حالا زاد می‌دید که «تقدیرش هر بار در لباس کسی و چیزی به سراغش می‌آمد، و تقدیرش او را به باغ بی‌نامی (یا باغ تله‌ها) برگرداند، درست همان‌طور که در حکمت اسطوره‌ای آمده: «نام هر انسان سرنوشت اوست.»

ادامه در صفحه ۸

دوشنبه ۸ مهر ۱۳۹۲ • سال یازدهم • شماره ۱۸۴۵ • ۷

روزنامه		
ادبیات و کتاب		
نگاهی به کتاب شرم نوشتن، نوشته رویر تو بولانیو	صفحه ۸	
بررسی وضعیت ترجمه شعر با حضور احمد پوری و فواد نظیری	صفحه ۹	
روزنامه	صفحه ۱۰	

وقت تقصیر
حاشیه‌ای بر رمان «بی‌ترسی» منتقد ادبی =بی‌نام‌ها

پاتید زرتابی: «بی‌ترسی» رمان اخیر محمدرضا کاتب، پیش از هر چیز نشان می‌دهد که کاتب نویسنده‌ای است که همچنان در برابر ادبیات غالب کارگاهی، تولید انبوه و یکسان‌سازی ادبیات و خاستگاه‌هایی که به آن تحمیل می‌شود، مقاومت می‌کند. کاتب، بی‌تردید از معبود رمان‌نویسان معاصر روزگار ماست که در آتش بیش و پیش از هر چیز برامکان‌پذیری «ادبیات» تاکید می‌کند. «بی‌ترسی» در همان ابتدای امر رمان قبلی نویسنده، «ارام‌کننده» را به یاد می‌آورد. کاتب آگاهانه و عمدانه دست به اجرای دوباره قصه «تله‌شده‌ها» زده است. گرچه اینجا از تازگی و حیرت‌زگی مخاطب در برابر مفاهیم و تعبیر تازه «ارام‌کننده» خبری نیست و روایت و ساختار رمان کمی ساد‌تر و انتزاعی‌تر است، اما جاسارت نویسنده در تجربه این تکرار را نمی‌توان نادیده گرفت. جسراتی که حاصل آن حالت آنکه در «بی‌ترسی» با سمپتوم‌ها روبه‌رو هستیم، «بی‌ترسی» است، و ساختن وضعیتی که گرچه در ظاهر شبیه به «ارام‌کننده» است اما شرایط خاص خود را دارد. توالی این دو رمان و پیگیری مفاهیمی که این‌بار با نام‌هایی دیگر در «بی‌ترسی» بروز می‌کند، نشان می‌دهد نویسنده آن‌ها وجه اندیشیده کار خود را وضعیتی قرار داده که به نوعی با جنگ قدرت و بدن‌ها و امکان‌ها سر و کار دارد. کاتب در «بی‌ترسی» تا حد ممکن به مقاله نزدیک شده است البته تا حدی که از قالب رمان (نه به شیوه متعارف رمان‌نویسی این روزهای ادبیات ما) خارج نشود. ایده فرعی رمان (که دست‌کمی از ایده اصلی آن ندارد) ایستادن برابر منطق بازار است. او سعی می‌کند با تاکید بر منطق جمهوری در قالب کیمیایی که «باید برای همه به یک اندازه کیمیا باشد» به نوعی صورت‌بندی دست بزند. کاتب در رمان اکسیر، علاج نهایی را برای رهائی همه می‌خواهد و عدالت را در کاری می‌داند که بیشترین منفعت را برای بیش‌ترین آدم‌ها داشته باشد. او می‌تواند بخشی از یک رمان باشند. مارکی دوساد در مقاله مشهور خود با عنوان «ایده‌هایی در باب رمان» این ویژگی را دلیل وجودی رمان ذکر می‌کند. رمان به‌زعم ساد زمانی به میدان آمد که فلاسفه دیگر نمی‌توانستند «همه‌اش» را بگویند. «همه‌اش» را گفتن ویژگی منحصر‌بفرد رمان است. از این بابت برخلاف روال جاری «بی‌ترسی» شاید این رس‌مختصات فعلی رمان به شمار نیاید، اما «همه‌اش» را می‌خواهد بگوید.

بخش چشمگیری از «بی‌ترسی» هم مثل «خوف» در باغ می‌گذرد. باغی که ظاهراً قرار بوده تا تمثیلی از بهشت باشد، به دلایلی که در هر یک از این دو کتاب صورت‌بندی خاص خود را دارد نه به دوزخ، که به محل برخورد قدرت، زبان و بدن تبدیل شده است. یا شاید از آغاز نیز چنین مکانی بوده است؛ اما زمانی وجود نداشته تا «همه‌اش» را بگوید. باغ آنطور که در لابه‌لای گفت‌وگوهای شخصیت‌ها درمی‌یابیم، شعری است که می‌خواهد به شکل زندگی دربیاید. این فعل و انفعال در نثر رمان به صورت مرض «بی‌نامی» بروز می‌کند.

در «ارام‌کننده» برخلاف دو حرکت مریی قدرت، یعنی حرکت عمودی نظام‌های سلسله‌مراتبی و حرکت افقی تله‌کننده‌ها تله‌شده‌ها، حرکت دورانی و چرخ‌چرخ‌خوردن به شیوه‌ای از رهایی تعبیر شده است. در «بی‌ترسی» این حرکت از بی‌نامی میرا می‌ماند و به صورت بی‌ترسی خود را عرضه می‌کند. ظاهراً همه بی‌نام‌کننده‌ها و بی‌نام‌شده‌ها در پی اکسیر حیات یا همان کیمیای سعادت هستند، اما راوی به گزاره مهمی در پایان روایت دست می‌یابد: «یک کیمیای باید برای همه به یک اندازه کیمیا باشد.» حال آنکه کیمیای بی‌نام‌کننده‌ها برای بی‌نام‌شده‌ها در حکم زهری مهلک است. «زاد» که خود توانمان هم بی‌نام شده است و هم بی‌نام‌کننده، اکسیر و علاج نهایی‌ی را برای رهایی می‌خواهد. هر بار که از یافتن کیمیا ناامید می‌شود، با بی‌ترسی مسیر رفته را دوباره ادامه می‌دهد. اما در پایان به محض اینکه کیمیا را پیدا می‌کند خود را دوباره در حصر ترس‌هایش قرار می‌دهد. «فکر می‌کنم هیچ‌چیز بیشتر از بی‌ترسی نمی‌تواند یک زندانی را قانع کند که برگردد به جایی که حبس بوده.» بمنظر می‌رسد کاتب تا حد زیادی در «همه‌اش» را گفتن توفیق داشته است، «باغ تله‌ها» به «باغ بی‌نامی» مبدل خواهد شد.



عکس: امیر جرجی شرف

این رمان نیست، آقای کاتب!

نویسنده این مقاله از مدت‌ها قبل از انتشار این رمان، به مرض «بی‌نامی» مبتلا شده است

تا تله‌کننده‌ها و تله‌شونده‌ها پیش می‌رفت، و در «بی‌ترسی»

همین وقایع با فرازونشیب‌هایی متفاوت مجدداً در روابط میان بی‌نام‌کننده‌ها و بی‌نام‌شونده‌ها بازتعریف می‌شود.

محمدرضا کاتب معادله داستان‌نویس را معکوس کرده است. اگر مطابق با کنایه مصطلح، این گزاره درست باشد که هر نویسنده‌ای در معرض خطر تکرار کردن خود قرار دارد؛ در این صورت می‌توان چنین نتیجه گرفت که کاتب با بی‌ترسی خود به پیشواز این خطر می‌رود. اگر نویسنده‌هایی هستند که به نام نوآوری، خود را تکرار می‌کنند، کاتب با سعه‌صدر کوشیده است تا با تکرار، به مفهوم «امر نو» نزدیک شود. این تمایل به تکرار به هیچ روی اتفاقی نیست و راوی با اشراف کامل بدان واقف است.

اما همه آن بی‌نام‌شده‌ها و تله‌کنندگانی هستیم که در آرزوی پیدا کردن درمان دارو، شب را به صبح رسانده‌اند و در خیال تو را در آغوش آن کیمیا دبیند» (صفحه ۸۱) «زاد حال روزی را داشت که همراه جانان و تله‌کنندگانی هستیم که در آرزوی پیدا کردن درمان دارو، شب را به صبح رسانده‌اند و در خیال تو را در آغوش آن کیمیا دبیند» (صفحه ۸۴) کلمات بی‌نامی و تله با یکدیگر جا عوض می‌کنند تا به مخاطب آشنا با جهان داستانی کاتب یادآوری کنند که در واقع با دو نسخه از یک کتاب مواجه‌است.

«تله» و «بی‌نامی» چه تفاوت‌هایی با هم دارند؟ چرا «تله» سه‌سال پیش در «ارام‌کننده» حالا به «بی‌نامی» رمان «بی‌ترسی» مبدل شده است؟ این پرسش را می‌توان فشرده کرد و به طرح این سوال پرداخت که از تکرار «ارام‌کننده» در «بی‌ترسی» چه «امر نو» بی سر برکرده است؟

در نگاه نخست «بی‌ترسی» در قیاس با «ارام‌کننده» روایت انتزاعی‌تری به نظر می‌آید. تقریباً دوسوم کتاب، به مباحثه‌های طولانی زاد و این اختصاص دارد. در رام‌کننده اگر رابطه پدر- فرزندى مدنظر بود، در «بی‌ترسی» رابطه مرید- مرادی برجست‌تر است. حتی می‌توان پا را فراتر گذاشت و «بی‌ترسی» را صورت ضد رمان «ارام‌کننده» قلمداد کرد. زبان روایت تا حد ممکن انتزاعی و تمثیلی است. ذائقه مخاطب خو کرده با داستان‌نویسی جریان غالب ایران، در رمان بودن «بی‌ترسی» شک می‌کند. سوال‌ها از

تکه‌ای از رمان «بی‌ترسی»

«... همه عمر «بی‌نام» بودم؛ سال‌ها در آرزوی داشتن یک نام جنگیده بودم و وقتی به آن نام دیگر احتیاجی نداشتم، یک روز صبح که از خواب بیدار شدم دیدم نوی آینه «نام‌کننده» بزرگی مقابلم ایستاده. نام‌کننده‌ای که خودش هنوز نامی نداشت، و فقط زاد پدرش بود. نام‌کننده بی‌نامی که نامش چنان وحشتی نو دل‌ها می‌انداخت که قابل باور حتی برای خودش نبود». بازی پیرمرد از اینجا شاید شروع شده بود که گفته بود هیچ‌وقت اسمی نداشته و حالا هم نمی‌تواند اسمی روی خودش بگذارد. و از من خواست یک اسمی برایش انتخاب کنم. خب آن موقع‌ها من یک پسر کم‌سال و بازیگوش بودم، و فکر می‌کردم این یکجور بازی تازه است. خیلی خوشم آمده بود. چون تو عرض چند روز کلی اسم برایش پیدا کرده بودم. هر اسمی را می‌گفتم پیرمرد تو فکر می‌رفت و بعد می‌گفت با آن اسم یکجوری واضح می‌شود. من نمی‌دانستم

«بی‌ترسی» محمدرضا کاتب، بعد از «خوف» شیوا ارسطویی، دومین رمانی است که با مضمون ترس به انتشار درمی‌آید. هر نوع نتیجه‌گیری کلی بر مبنای صرفاً انتشار دو کتاب، علی‌الاصول کار سنجیده‌ای نیست. اما دست‌کم می‌توان تحول مضمون‌شناسی داستان‌نویسی را بر مبنای مخرج مشترکی به نام «ترس» مدنظر قرار داد. گرچه هر دو اثر در خوانش اولیه، به‌جز همین مضمون، از هیچ مشابهت دیگری برخوردار نیستند. بر این نکته باید تاکید گذاشت که «خوف» و «بی‌ترسی» داستان‌هایی درباره ترس‌اند و نه کتاب‌هایی ترسناک. مطلب دیگری که درخور تامل است، جایگزین شدن مضمونی انتزاعی به نام «ترس» در حداقل دو اثر ادبی منتشر شده در سال ۹۲ است. انگار به سبب واقعه‌ای، ترس از هیات مفهومی انتزاعی قلب ماهیت پیدا کرده است و حالا به شکل تجربه‌ای زیسته در تخیل و شیوه روایت‌پردازی نویسنده، عرض‌اندام می‌کند. در قیاس با مضمون‌شناسی سال‌های گذشته ادبیات داستانی ایران که عمدتاً با وجه اشتراکات مکان‌مند سرو کار داشتیم، حالا مفهوم کلاسیک «طبع» دوباره پایش به ادبیات باز می‌شود. نه با فضای مشترک کافی‌شاب، آپارتمان، و مرکز مواجیم، و نه با شخصیت‌هایی که در ماجراهایشان محاط در بازمانی‌ای زندگی روزمره هستند.

بمحض آنکه جلد را ورق بزنیم، عنوان کتاب تغییر می‌کند. در صفحه نخست به جای «بی‌ترسی» -عنوان روی جلد- کلمه «بی‌ترس» را حک کرده‌اند. در ظاهر امر، چنین به ذهن متبادر می‌شود که اشتباهی چاپی، سهل‌انگاری نویسنده و ویراستار، یا اهمال کاری عوامل نشر دلیل این اتفاق است. ولی اینطور نیست. در صفحات ۱۱ و ۱۲ کتاب، بر پلنویس مفصلی دلیل دو اسمی بودن کتاب را درمی‌یابیم. ساختار کتاب، متن در متن است. آنچه از آن به «بی‌ترسی» مراد می‌شود، کتاب سه‌جلدی مفصلی است که ما، خلاصه و نسخه حک و اصلاح شده آن را در اختیار داریم. در ادامه متوجه می‌شویم که فصل اول کتاب که در واقع موخره نسخه اصلی است، «بی‌ترسی» نام دارد و ادامه روایت «بی‌ترس» است. دست به نقد تا همین‌جا می‌توانیم بگوییم، رمان تازه محمدرضا کاتب، دو عنوان دارد. یکی در نقش حاصل‌مصدر و دیگری در نقش صفت فاعلی. در روی جلد مضمون، وجه غالب است. به محض ورود به فحوای کتاب شخصیت نقش اصلی را عهددار است. به عبارت دیگر، میان نقش حاصل‌مصدر که فاعل شخص دستوری و زمان است، و صفت فاعلی که هر دو را در خود مستتر دارد، درنوسانیم. «بی‌ترسی» محاصل این نوسان است.

«همه عمر «بی‌نام» بودم؛ سال‌ها در آرزوی داشتن یک نام جنگیده بودم.» این جمله آغازین «بی‌ترسی» است. شخص راوی در وضعیت گرفتار آمده که به‌دلیل بیماری مزمن آپیدمیکی، آدم‌ها بی‌نام می‌شوند. کم‌وبیش همه شخصیت‌های رمان به مرض بی‌نامی مبتلا هستند. اما در کنار شیوع مرض، همان‌طور که از جمله نخست مستفاد می‌شود، «جنگی» نیز در بین است. در این جنگ، با سلاح بی‌نامی، بی‌نام‌کننده‌ها و نام‌دهنده‌ها به مصاف یکدیگر می‌روند و هریک بسا مرض بی‌نامی دیگری را مسموم می‌کنند. بی‌نامی، درست مثل زهری است که به اشکال مختلف به بدن‌ها نفوذ می‌کند. از این رو، اسم شخصیت‌ها قرار دادی و موقتی است. «زاد»، «ابن»، «جانان»، «عایشه» و... نام‌هایی به‌جای نام‌های اصلی‌شان دارند. آنها همگی مبتلا به بی‌نامی‌اند. این حکم در مورد خود کتاب «بی‌ترسی» نیز مصداق دارد. همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردیم، رمان دارای دو اسم است. کتاب به دلایلی که با سیر روایت گره خورده است به مرض بی‌نامی مبتلاست. و دقیقاً به همین دلیل از دو اسم برخوردار است. کار به همین‌جا ختم نمی‌شود. «بی‌ترسی» از منظر دیگری، بازنویسی «ارام‌کننده» رمان قبلی محمدرضا کاتب است. به‌راحتی می‌توان دو کتاب را دو اجرا از یک روایت تلقی کرد. در آنجا شخصیت‌های کتاب یکدیگر را تله می‌کردند و روایت